

## رویارویی یا تجدد

● فاطمه اسماعیلی

دکتر شاه‌محمدی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. با تشکر از اساتید گرامی که دعوت ما را پذیرفتند و در جلسه‌ی نقد و بررسی کتاب «رویارویی با تجدد» شرکت کردند. در ابتدا از آقای دکتر نصری خواهش می‌کنیم، ابتدا خلاصه‌ای از کتاب و انگیزه‌ی نگارش آن را بیان کنند.

دکتر نصری: بسم‌الله الرحمن الرحیم. در دو قرن اخیر، به دلایل عدیده مسأله‌ی مواجهه با تجدد، از مسائل مهم بوده است و به همین علت من هم به این امر پرداخته‌ام. در واقع از زمان جنگ‌های ایران و روس (حدود سال ۱۲۲۰ هجری) این مسأله آغاز می‌شود و تا امروز نیز ادامه دارد. به علت شکست‌هایی که در این جنگ‌ها روی داد، اولین بار عباس میرزا و پس از او قائم مقام فراهانی این مواجهه را جدی می‌گیرند. عباس میرزا و قائم مقام احساس می‌کنند که لازم است برای رفع برخی نیازهای کشور، دانشجویایی به فرنگ اعزام کنند که اندوخته‌هایی از غرب به دست آورند و بازگردند و برخی مصائب و مشکلات کشور را حل کنند. البته دامنه‌ی این بحث بسیار طولانی است و من قصد نداشتم در این کتاب، بحث‌های خیلی تاریخ مطرح کنم. نظر من بیشتر طرح مباحث تاریخ اندیشه و تفکر بوده است. این که ما چه نگاهی به مسأله‌ی تجدد داشته‌ایم، غرب در ذهن کسانی که اولین بار از ایران به غرب رفته‌اند، چه دانشجو و چه سفیر چگونه بوده است؟ و ما چقدر باید روی این تصویر تکیه و تأمل کنیم؟ این مسائل تا دوران مشروطیت ادامه پیدا می‌کند. در مسائلی که در باب مشروطیت در این کتاب مطرح کردم، قصد داشتم نشان دهم که از یک سده قبل، مفاهیمی در ذهن و زبان و جامعه‌ی ایرانی راه پیدا کرده بود که زمینه‌ساز مشروطیت شد. مشروطه یکبارہ اتفاق نیفتاد. در باب مشروطه، برخی آراء و نظرها را مطرح کردم و برخی را نیز نقد و تحلیل نمودم. در این مورد به بررسی و تحلیل برخی شخصیت‌ها مانند مجدالملک، آخوندزاده، مستشارالدوله، میرزاملکم، سیدجمال، طالبوف، میرزا آقاخان کرمانی و... پرداختم. برای تحلیل این شخصیت‌ها، آثارشان را هم مطالعه کردم. در این مورد هم به شخصیت ایشان و آنچه در مورد ایشان مشهور بود، کاری نداشتم و فقط به نقد دیدگاه‌ها و آرای ایشان پرداختم. من سعی کردم انگیزه برای کسی خلق نکنم و دیدگاهی هم که اتخاذ کردم، در مقابل دو دیدگاهی است که یک طیفش مثلاً فریدون آدمیت است و طیف دیگرش مثلاً حامد الگار. در ضمن وارد بحث‌هایی مانند آشنایی ما با فلسفه‌ی غرب، تأسیس مدارس

با حضور:

دکتر موسی نجفی، دکتر طاهری، دکتر قائمی نیا  
مکان: دانشکده ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی  
زمان: ۱۲ اسفندماه ۱۳۸۷



■ رویارویی با تجدد

■ عبدالله نصری

■ تهران، نشر علم، چاپ اول، ۱۳۸۶، ۲ مجلد،  
۵۱۴+۵۲۸ صفحه

**دکتر نصری از یک نسبت صحبت می‌کنند و در جریان مشروطه هم یک گروه سومی در نظر می‌گیرند که همان مرحوم نائینی و مرحوم آخوند خراسانی است. جریان سوم می‌تواند یک شاخه‌ی جدی از یک جریان بزرگ‌تر مفقوده باشد و آن جریان بیداری اسلامی است**

## نقد و بررسی

بیشتر تاریخی است. من چون خود در حوزه‌ی تاریخ کار کرده‌ام، مشکلات آن را می‌دانم. گاه برای پیدا کردن یک تاریخ تولد باید یک ماه جست‌وجو کرد و با این توسعی که ایشان در کاربرد منابع نشان داده‌اند، باید سال‌ها فقط این منابع را جست‌وجو کرد و من به خاطر این تلاش به ایشان تبریک می‌گویم. من ابتدا یکی - دو اشکال ظاهری در مورد کتاب مطرح می‌کنم. اول در مورد نحوه‌ی کاربرد افعال. اغلب افعال به صورت حال به کار رفته‌اند: می‌آید، می‌رود، می‌گوید؛ به جای: آمد، رفت، گفت و... روال عادی کاربرد فعل در آثار تاریخی، زمان گذشته ساده است. استفاده از زمان حال بیشتر برای فیلم و سینما به کار می‌رود. تنها جای دیگری که من این روش را در کاربرد افعال دیده‌ام، خاطرات یحیی دولت‌آبادی است در کتاب «خاطرات یحیی». مورد دوم کاربرد برخی واژگان است مانند «ذهنیت». اگر ذهنیت را یک مصدر جعلی بدانیم و مانند انسانیت و حیوانیت به کار ببریم، دیگر آن معنی که آقای دکتر نصری در نظر داشته‌اند؛ به دست نمی‌دهد. مورد بعد، عدم تصحیح کردن برخی اغلاط است. مثلاً در متن اصلی مورد رجوع ایشان «اخلاق ذمیمه» به صورت «اخلاق ضمیمه» آمده است و ایشان بدون توضیح در کروش یا پانویس، به همان صورت و با غلط املایی به کار برده‌اند. یا اصطلاح «الدنیا المزرعه الدنیا» آمده که غلط لفظی است و ایشان باز تصحیح نکرده‌اند.

نکته‌ی بعد در مورد روش نگارش کتاب است. به نظر من قسمت اول کتاب تا صفحه‌ی ۲۲۹، بسیار طولانی و خسته‌کننده شده چون بسیاری از منابع و رساله‌ها و نظرات افراد آمده که اغلب به هم شبیه‌اند. البته ممکن است ایشان بگویند می‌خواسته‌اند ضمیمه‌ها را به طور کامل نشان دهند، اما به نظر من این روش به کتاب صدمه زده است. مسأله‌ی بعدی در مورد قضاوت‌های ایشان درباره‌ی افراد است. ایشان گاه بی‌سروصدا از یک نفر جانبداری کرده‌اند. مثلاً در فصل ۱۴، تحت عنوان «شیخ و شوخ»، در مورد شیخ ۹ صفحه و در مورد شوخ تنها ۵ سطر توضیح داده‌اند. برخی قضاوت‌های ایشان هم، حتی اگر درست بوده باشد، شواهد کافی در کتاب برایشان نیامده است. به طور مثال این قضاوت در مورد آخوندزاده که وی از فرهنگ و پیشینه‌ی تاریخی ایران چندان اطلاعی نداشته است؛ اگر هم این قضاوت صحیح باشد، باید شواهد آن ذکر شود. دکتر داوری کسانی را که با مشروطه مرتبط بوده‌اند، به سه گروه تقسیم کرده‌اند، منظور من این نیست که ایشان همین دسته‌بندی را از دکتر داوری گرفته‌اند، ولی همان دسته‌بندی را از دکتر داوری هم نقل کرده‌اند. یک گروه افراد کاملاً غرب‌گرا بودند و عقیده داشتند که باید عیناً یک چیز را از غرب وارد کرد و در اینجا به کار برد و تقی‌زاده را از این گروه دانسته‌اند که گفته است

جدید، رسائل دوره‌ی مشروطیت که برخی مفاهیم جدید را دربردارند، شده‌ام. ما عقیده داریم که دو مشروطه داریم: مشروطه‌ی اول و مشروطه‌ی دوم. من به مشروطه‌ی دوم نپرداخته‌ام و فقط از امضای فرمان مشروطه تا تشکیل مجلس اول و به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه را بررسی کرده‌ام. اغلب بر این عقیده‌اند که این دوره، دوره‌ی نزاع بین دو جریان فکری علما و روشنفکران است، اما به عقیده‌ی من نزاع بین دو جریان فکری در حوزه‌ی علماست؛ دو اندیشه در این حوزه روبه‌روی هم قرار می‌گیرند: اندیشه‌ی شیخ فضل‌الله نوری و اندیشه‌ی آخوند خراسانی و میرزای نائینی. در آن دو سال، ما در حوزه‌ی روشنفکران شخصیت‌های مهمی نداریم. طالبوف که ناپینا شده بود و از کسانی مثل میرزا ملکم خان هم آثار کمی باقی مانده بود که نمی‌توان تأثیر را زیاد دانست. روشنفکران در این دوره، به‌ویژه در مجلس قانونگذاری نقش چندانی نداشتند. در این کتاب بابی هم به نام «مجلس اول» باز کرده‌ام. گفته می‌شود در این مجلس فضای غیردینی حاکم بوده است. من برای تدوین این بخش، همه‌ی مذاکرات مجلس اول را مرور کردم. اصلاً چنین فضایی حاکم نبوده است و حداکثر گرایش‌هایی وجود داشته که در فضای نشریات آن روز دیده می‌شده است. برای نشان دادن نزاع در حوزه‌ی فکری علما، شخصیت‌های شیخ فضل‌الله نوری و آخوند خراسانی و میرزای نائینی را دوباره بررسی کردم. تا اینجا مسائل جلد اول کتاب بود. جلد دوم از شکست مشروطه و انتشار روزنامه‌ی کاوه در خارج از کشور، آغاز می‌شود. جلد دوم کاملاً روال جلد اول را ندارد و بیشتر به شخصیت‌ها پرداخته است. مثلاً اگر در جلد اول به تأسیس دارالفنون و مدارس جدید اشاره کردم، در جلد دوم باید به تأسیس دانشگاه می‌پرداختم، اما برای جلوگیری از زیاد شدن حجم کتاب، فقط به شخصیت‌ها و جریان‌های فکری پرداختم. از جمله جریان فکری محمود فریدید. البته به شخصیت‌های دیگر هم پرداختم و نگاه ایشان را به غرب و مسأله‌ی تجدد بررسی کردم. این خلاصه‌ای از کتاب بود. به همین بسنده می‌کنم و از فرمایشات دوستان استفاده می‌کنم.

**دکتر شاه‌محمدی:** با تشکر از جناب آقای دکتر نصری از جناب آقای دکتر طاهری دعوت می‌کنم تحلیل و نظرات خود را در مورد کتاب بفرمایند.

**دکتر طاهری:** بسم الله الرحمن الرحیم. ابتدا به دکتر نصری برای نگارش این کتاب تبریک می‌گویم، ایشان با این کتاب توانایی خود را در همه‌ی حوزه‌ها نشان دادند. این کتاب واقعا قابل تقدیر است، به‌ویژه جلد اول که

خواهش می‌کنیم که نظرات خود را بیان فرمایند.

**آقای دکتر نجفی:** بسم الله الرحمن الرحيم. من از برگزارکنندگان جلسه تشکر می‌کنم و به دکتر نصری هم به خاطر کتاب محققانه‌ای که نوشته‌اند تبریک می‌گویم.

اولین نکته‌ای که به نظر می‌رسد این است که بحث رویارویی با تجدد یک بحث میان‌رشته‌ای است و این که یکی از اصحاب فلسفه هم در بحث وارد شده است، بسیار مغتنم و مبارک است. ما معمولاً در تاریخ کمتر به تاریخ اندیشه و بیشتر به تاریخ تحولات توجه داریم، لذا توجه به تاریخ اندیشه، آن هم اندیشه‌ی سیاسی و اجتماعی و نه فلسفه‌ی محض، بسیار مغتنم است و از این بابت از دکتر نصری تشکر می‌کنم. و اما بین‌رشته‌ای بودن این بحث، ملزومات دیگری هم دارد و آن این که باید معلوماتی به همان اندازه‌ی فلسفه - حال کمتر یا بیشتر - در رشته‌های تاریخ، علوم سیاسی و رشته‌های دیگر هم داشت. دکتر نصری این شجاعت را داشته‌اند که در این کتاب، از فلسفه‌ی رسمی فراتر روند. هر چند این شجاعت و تهور را قبل از ایشان دکتر فتحی و دکتر داوری و مرحوم دکتر مددیور هم داشته‌اند. به نظر من اگر این شجاعت اولیه در کتاب «رویارویی با تجدد» با کمی احتیاط و محافظه‌کاری ثانویه هم همراه می‌شد، بسیار بهتر بود. همان قدر که بحث‌های فلسفی دقیق است، بحث‌های تاریخی هم هست. بحث تاریخ اندیشه به تاریخ تحولات هم مربوط است. یعنی نمی‌توانیم از طالبوف، میرزا ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی و دیگران بگوییم ولی به تحولات زمان ایشان توجه نکنیم. یعنی اندیشه‌ی سیاسی به بحث‌های فکری و فلسفی از یک سو، و تاریخ تحولات از سوی دیگر ارتباط دارد. به همین علت اگر دکتر نصری در بخش تاریخ تحولات با احتیاط و ابهام بیشتری سخن می‌گفتند بهتر بود. بحث من بیشتر ناظر به جلد اول کتاب است، جلد دوم به نظر می‌رسد پیامدهای جلد اول باشد. یعنی جریان‌هایی که در جلد اول و از مشروطیت شروع می‌شود، در جلد دوم به شخصیت‌ها می‌رسد. نکته‌ی مهمی که در کل کتاب به نظر من می‌رسد ایشان یک خط فکری دارند که بین دو جریان تز و آنتی تز (جریانات روشنفکرانه) و نقدی که بر آن‌ها موجود است، مقاومتی دارند. ایشان این نقد را در دوره‌ی مشروطه بر شیخ فضل الله نوری و در دوره‌ی معاصر بر فریددی‌ها دارند و نیز جریان روشنفکری بین این دو جریان. ایشان سعی دارند میان این دو جریان سنت و تجدد راهی باز کنند و نسبت جدیدی بین سنت و تجدد ایجاد کنند. البته سؤال اینجاست که ما الان در کجا قرار داریم؟ کتاب در این مورد ابهام دارد و اصلاً این رویارویی با تجدد در چه چیزی است؟ سنت یا امری دیگر؟ به نظر من این سنت است که در رویارویی با تجدد قرار گرفته. البته در پایان جلد دوم ایشان نشان داده‌اند که با این نظر موافق نیستند و گفته‌اند که مردم چیزی می‌خواهند و رای سنت و و رای تجدد. حال سؤال من این است که و رای سنت و تجدد چه چیزی داریم؟ یعنی می‌توانیم نه در سنت باشیم و نه در تجدد؟ روشنفکر دینی در جامعه‌ی ما ادعا دارد چنین منطقی‌ای به نام منطقه‌ی خاکستری وجود دارد. اما مگر می‌شود ما نه به دنیای سنتی تعلق داشته باشیم و نه به دنیای مدرن و یا در هر دو دنیا قرار گرفته باشیم؟ به نظر من این عدم شفافیت در کتاب آشکار است. دکتر نصری از یک نسبت صحبت می‌کنند و در جریان

حتی غذاخوردنمان باید غربی شود. البته تقی‌زاده هم اوایل این عقیده را داشت و نه تا پایان عمر. گروه دیگر افرادی بودند که از لفظ مشروطه می‌گریختند و لفظ مشروطه به کار می‌بردند و از لفظ مجلس هم ابا داشتند و لفظ عدالتخانه را به کار می‌بردند. که شیخ فضل الله نوری را باید از این دسته دانست. گروه دیگر بینابین این دو دسته بوده‌اند که نظرشان اکثریت داشت. منظور این گروه مقابله با ظلم و ستم پادشاهان بود. دنبال راهی می‌گشتند که شاه را محدود کنند و می‌گفتند باید مشروطه را از غرب گرفت و مناسب فرهنگ خودمان اسلامی کنیم. نظر ایشان (نویسنده) با نظر سوم موافق است و نام کسانی مانند آیت‌الله بهبهانی، سیدمحمد طباطبایی، آخوند خراسانی، حاجی مازندرانی و عده‌ای دیگر را به عنوان طرفداران این نظریه می‌آورند. من هم با این نظر موافقم و به نظر من چنین نیست که غرب‌زدگی وجود داشته، بیشتر مبارزه با ستم بوده و به دلایل شرایط زمانی، این راه پیش آمده است.

در مورد ذکر عقاید و آراء اساتید من فکر می‌کنم باید نشانه‌ی صحبت شاگرد در مورد استاد دیده شود. البته در مورد القاب واسامی چند نظر وجود دارد. آیا باید اسم اشخاص را بدون ذکر آقا و دکتر و القابی مانند این به کار برد؟ یا روش حوزه را به کار بست که در مورد افراد بسیار قدیمی مانند شیخ مفید هم در انتها واژه‌ی رحمت‌الله علیه را به کار می‌برند؟ مثلاً ایشان از آقای فریدد و دکتر داوری می‌گویند، اما به صورت فریدد و داوری. این که حرف این اساتید درست است یا نه من کاری ندارم. اما شاگرد باید اسم استاد را با احترام ببرد و روال یک‌دستی در این مورد داشته باشد. اما مهم‌ترین نقدی که من به محتوای کتاب دارم، قضاوت ایشان درباره‌ی شیخ فضل الله نوری است. ایشان در صفحه‌ی ۳۲۷ و ۳۲۸ می‌گویند که حاج شیخ فضل الله نوری که با مشروطه مخالف بوده، اصولاً از این که مشروطه چه بوده، اطلاع نداشته است. عبارت ایشان دقیقاً این است: «شیخ اصلاً تلقی درستی از مشروطیت نداشت. او که با قانون اساسی و هرگونه قانون‌گذاری مخالفت می‌کرد، چگونه می‌توانست تلقی درستی از مشروطیت داشته باشد؟» و یا: «متأسفانه مخالفت‌های غیراصولی شیخ فضل الله، و دسیسه‌های غرب‌گرایان علیه این مجلس، فرصت‌های بسیاری را برای تأسیس یک نظام مطلوب از علما گرفت.» درست است که بین حاج شیخ فضل الله نوری و آخوند خراسانی و حاجی مازندرانی و به ویژه علمایی که در عراق سکونت داشتند، مخالفت‌های سخت بوده است، من منکر این هم نیستم که شیخ فضل الله در زمان استبداد صغیر و بعد از به توپ بستن مجلس، رفتار غیرقابل توجیهی داشته است و با کسانی که به مردم خیانت کرده‌اند، کنار آمده است، اما این که بگوییم ایشان از محتوای مشروطه بی‌اطلاع بوده، قضاوت درستی نیست. او بیانیه‌هایی دارد که این را نشان نمی‌دهد و می‌گوید من با قانون موافقم اما این راه درست نیست و به نتیجه نمی‌رسد. ما هم دیدیم که واقعاً چنین شد و مشروطه به نتیجه‌ی مورد نظر نرسید. برای خود من هنوز این سؤال هست که آیا مشروطه می‌توانست مشروطه شود یا خیر؟ آیا قوانین اسلامی می‌توانست با دموکراسی جمع شود یا خیر؟ این فقط یک سؤال است که به نظر من باید به پاسخ آن دست یافت. با تشکر از وقتی که در اختیار بنده گذاشتید.

**دکتر شاه‌محمدی:** با تشکر از آقای دکتر طاهری، از آقای دکتر نجفی

نشان می‌دهد و نه کل آن را. جریان متداولی از عهدنامه‌ی ترکمانچای به بعد در ایران شکل گرفت که همان جریان بیداری اسلامی بود. البته درست است که این جریان از جهان تسنن شروع شد، اما آرام‌آرام خود را در ایران با قیام تنباکو نشان داد و مبارزات زیادی هم شکل گرفت که نشان داد ما هویت خود را حفظ کرده‌ایم. تحولات این جریان متأسفانه دیده نشده و فقط نوشته‌هایش نقل شده است.

اما پیامدهای مشروطیت، قسمتی از پیامدهای مشروطیت در دوره‌ی پهلوی دیده می‌شود. که این امر در جلد دوم کتاب بیشتر دیده شده. نهضت ملی شدن صنعت نفت و قیام پانزده خرداد. به نظر من پیامدهای مشروطه خوب تحلیل نشده و فقط در مورد افکار و شخصیت‌ها بحث شده است. به عنوان مثال درست است که نیمه‌ی سفید مرحوم فروغی نوشته‌های اوست، ولی نیمه‌ی سیاه او هم باید دیده شود. برخلاف آقای دکتر نصری من معتقدم باید قضاوت کنیم. امروز اسناد به قدری زیاد و روشن است که می‌توانیم در مورد جریان‌ات حرف بزنیم و خادم و خائن را مشخص کنیم. نسل امروز باید بداند خدمتگزارانش چه کسانی بوده‌اند و خائنان چه کسانی و هر کدام چه درجه و جایگاهی در این خدمت یا خیانت دارند. ملت همیشه از داشتن تاریخ درستی که بتواند رجال مثبت و منفی خود را بشناسد، محروم بوده. رجالی که امروز می‌شناسیم، کارنامه‌ی دیگری هم غیر از نوشته‌هایشان داشته‌اند. آخوندزاده را امروز نباید از روی رمان‌ها و آثارش قضاوت کنیم. بخشی از شخصیت او هست که برای هیچ ایرانی قابل قبول نیست. او بعد از جنگ ایران و روس و رفتن به روسیه، یک خائن به تمام معنی شده است. وی در منطقه‌ی اشغال‌شده‌ی قفقاز به روسی شدن منطقه کمک می‌کند. از روی سفرنامه‌ها هم نمی‌توان افراد را قضاوت کرد. هرچند این که یکی از اصحاب فلسفه با چنین دقتی به سفرنامه‌ها توجه کرده، جای تقدیر دارد. ولی خط سفرنامه‌ها باشخصیت‌ها تفاوت دارد. حاجی سیاح یا ابوالحسن خان شیرازی و بقیه با هم فرق دارند و شخصیتی ورای نوشته‌هایشان در اینجا دارند که در اسناد قابل جست‌وجوست. یا در مورد میرزا ملکم خان و ارتباطاتی که با مهم‌ترین شاهزاده‌های قاجار مانند ظل‌السلطان دارد. وی پس از بستن فراموشخانه و نیز روزنامه‌اش به انگلستان می‌رود و قضیه‌ی لاتاری را پیش می‌آورد که ایران را مضحکه‌ی همه‌ی مطبوعات اروپا کرد و همه جا نوشتند سفیر ایران رشوه گرفته است. به نظر من باید این اسناد هم در کنار رسائل و سفرنامه‌ها دیده می‌شد. در مورد شیخ فضل‌الله هم همین‌طور. به نظر من منابع به قدر کافی دیده نشده. مثلاً رساله‌ی میثاقیه‌ی شیخ دیده نشده. روزنامه‌ی او فقط حالات و واکنشی را نشان می‌دهد. وی در رساله‌ی میثاقیه دقیقاً نظر و هدف خود را

مشروطه هم یک گروه سومی در نظر می‌گیرند که همان مرحوم نائینی و مرحوم آخوند خراسانی است. اما واقعاً این جریان سوم چیست؟ به نظر من این در نظر گرفتن یک نسبت نیست. بیش از آن است. به نظر من جریان سوم می‌تواند یک شاخه‌ی جدی از یک جریان بزرگ‌تر مفقوده باشد و آن جریان بیداری اسلامی است که البته در این کتاب به آن اشاره نشده است. کتاب دکتر نصری بیشتر به سبک کتاب‌های حوزه‌ی روشنفکری اخیر ایران است، چون رویارویی با تجدد را از عباس میرزا شروع می‌کنند که به نظر من این آغاز جای تأمل دارد. به نظر من جریان تجدد به دوره‌ی صفویه و حتی قبل از آن برمی‌گردد. در تاریخ اوزون حسن می‌بینیم که اولین بار برخی ابزار جدید به ایران رسیده است. به نظر من وارد شدن تجدد به ایران دارای سه لایه است. یک لایه، لایه‌ی تکنولوژیک است که اتفاقاً زودتر از لایه‌های دیگر به ایران رسیده است؛ مثل عینک و ساعت و تلسکوپ و بعد اسلحه‌ی گرم. به نظر من لازم نیست از دوره‌ی عباس میرزا شروع کنیم، از دوره‌ی عباس میرزا، انحطاط شروع شده است؛ ولی در دوره‌ی صفویه، نظام سیاسی قدرتمندی را می‌بینیم که درصدد حفظ یک هویت است و با همین هویت و نظام با دنیای جدید رودررو می‌شود. مثل امروز ما. مثل ۳۰ سال اخیر. عباس میرزا از ضعف و موضع ضعف سخن می‌گوید، هرچند بسیار مقاومت می‌کند و هرچند بهترین شاهزاده‌ی قاجاریه است. قائم‌مقام و امیرکبیر هم به این ضعف و انحطاط واکنش نشان می‌دهند. دوره‌ی صفویه قبل از انقلاب فرانسه و بعد از رنسانس است. یعنی اگر فضای رنسانس را نیمه‌ی از تجدد و انقلاب فرانسه را نیمه‌ی دیگر از آن بدانیم، دوره‌ی صفویه با آن نیمه‌ی اول روبه‌رو شده و مسأله‌ی تجدد و دنیای جدید را حل کرده است. این رویارویی در این کتاب دیده نشده. لایه‌ی دوم ورود تجدد به ایران، پس از سقوط صفویه و حتی ۵۰ سال پس از آن در دوره‌ی افشاریه و زندیه است تا روی کار آمدن آقا محمدخان. در دوره‌ی از حکومت آقامحمدخان و نیز فتحعلی‌شاه، دوران حکومت ناپلئون در فرانسه است. یعنی دوران پس از انقلاب فرانسه و نیمه‌ی دوم تجدد در غرب. زمانی است که غرب به یک آرامش نسبی رسیده و وضعیت بهتری دارد. اما در همین زمان ما نظام سیاسی خود را از دست داده‌ایم و دوره‌ی انحطاط را با قاجاریه شروع کرده‌ایم. آن هویتی که دربار صفوی با آن درمقابل تجدد دنیای غرب می‌ایستاد، در این دوره دیده نمی‌شود و به دربار قاجار منتقل نشده، بلکه به جریان بیداری اسلامی وارد می‌شود. به نظر من این جریان در این کتاب نادیده گرفته شده. قیام تنباکو، مشروطیت، پیامدهای مشروطیت، ریشه‌های مشروطیت، همه نادیده گرفته شده‌اند. سفرنامه‌ها، رسائل و نوشته‌هایی که دکتر نصری در کتاب خود آورده‌اند، فقط ریشه‌ی بخشی از مشروطیت را

اگر فضای رنسانس را نیمه‌ی از تجدد و انقلاب فرانسه را نیمه‌ی دیگر از آن بدانیم، دوره‌ی صفویه با آن نیمه‌ی اول روبه‌رو شده و مسأله‌ی تجدد و دنیای جدید را حل کرده است. این رویارویی در این کتاب دیده نشده

## نقد و بررسی

تجدد فقط یک مفهوم یا یک لفظ نیست. همان ابهامی که در واژه‌ی تجدد وجود دارد، بر کل کتاب هم سایه انداخته است

شرح می‌دهد.

اما در مورد رساله‌ی شیخ و شوخ، درست است که در این نوشته صحبت از سنت و تجدد می‌شود، اما رساله نیست. شاید چندین سال است که وقتی از حوزه‌های فکری مشروطیت صحبت می‌کنیم، شیخ و شوخ داریم. شیخ و شوخ یعنی پیر و جوان و پیر یعنی سنت و جوان یعنی تجدد. این نوشته بحث‌های خوبی دارد اما رساله نیست. به نظر من باید بحث‌ها مستندتر می‌بود تا اثر دکتر نصری هم معتدل‌تر و منصفانه‌تر می‌شد. به هر حال کوشش ایشان مغتتم و پراچ است. ایشان به دنبال راه سوم می‌گردند که به نظر من آن خط سوم همان جریان بیداری اسلامی است که تحولات آن خوب دیده نشده و شاید هم مبهم بوده است.

مجری: با تشکر از آقای دکتر نجفی، از آقای دکتر قائمی نیا دعوت می‌کنیم بیانات خود را اظهار فرمایند.

**دکتر قائمی نیا:** بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. من هم به نوبه‌ی خود از دکتر نصری تشکر می‌کنم. به نظر من اثر ایشان امتیازاتی دارد که من به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم. به نظر من نقدها هم به همان محورهایی برمی‌گردد که می‌تواند محور امتیاز این اثر باشد. امتیاز این اثر توجه به مسأله‌ی تجدد است. ما مسأله‌ای مهم‌تر از تجدد نداریم. همه‌ی اندیشمندان ما به طور مستقیم و یا غیرمستقیم با این مسأله درگیر شده‌اند. تاجایی که من جست‌وجو کردم کتابی جدی در این مورد هنوز نوشته نشده. اثر ایشان اولین اثر و بسیار مهم است. آثاری هم که تاکنون تألیف شده‌اند، هریک از یک دیدگاه خاص به این مسأله پرداخته‌اند. اما ایشان همه‌ی شخصیت‌ها را با دیدگاهشان نسبت به تجدد بررسی کرده‌اند. تحلیل این جریان‌ها و تشخیص ذاتی و عرضی آن‌ها هم کار بسیار مهمی بوده که ایشان انجام داده‌اند. اما من نقدی هم به همین تحلیل‌ها وارد می‌دانم.

جا داشت ایشان ابتدا تعریفی از تجدد ارائه می‌کردند. تجدد فقط یک مفهوم یا یک لفظ نیست. همان ابهامی که در واژه‌ی تجدد وجود دارد، بر کل اثر ایشان هم سایه انداخته است. به چه علت برخی شخصیت‌ها مطرح شده‌اند و برخی نه؟ چه توجیهی برای مطرح کردن شخصیت‌های موجود در این کتاب داریم؟ این گزینش‌ها هم به واسطه‌ی ابهامی است که در واژه‌ی تجدد وجود دارد. ایشان باید ابتدا تعریف و تحلیلی از تجدد ارائه می‌دادند و نیز مفاهیمی که در مقابل تجدد قرار می‌گیرد مانند سنت و سنت‌گرایی، باید مثلاً

روشن می‌شد که آیا سنت همان سنت‌گرایی است؟ درحالی که یک راست به جریان‌ها و شخصیت‌ها پرداخته‌اند. تجدد در حوزه‌ی تاریخ یک معنا دارد و در حوزه‌ی فلسفه یک معنا و کاربرد دیگر. در جلد اول یک نگاه تاریخی حاکم است. اگرچه بحث تاریخ اندیشه‌ها مطرح می‌شود، اما بیشتر متناسب با نگاه مورخان این مباحث مطرح شده‌اند، درحالی که جلد دوم متناسب با مباحث فکری و فلسفی تجدد است. باید اول تکلیف نویسنده مشخص شود که می‌خواهد مباحث تاریخی را مطرح کند یا فلسفی و یا چیز دیگر، حتی اگر حجم اثر ده جلد بشود. این که من مثلاً تجدد را از نگاه دکتر بازرگان بینم یا دکتر داوری بسیار با هم تفاوت دارد.

گذشته از این که به نظر من باید بحث مواجهه با تجدد را از مواجهه با غرب هم جدا کنیم. اگر ایشان نام کتاب را رویارویی با غرب می‌گذاشتند، دیگر این مشکلات پدید نمی‌آمد ولی آیا واقعاً تجدد بخشی یا دوره‌ای از عالم غرب است؟ یک دوره‌ی فکری است؟ گوهر بنیادین غرب است؟ این مسأله باید تحلیل و تبیین می‌شد. البته نظر من بیشتر تجدد در آن معنایی است که دکتر نصری در جلد دوم به کار برده‌اند. مواجهه با غرب در دوره‌ی صفویه یا قاجاریه و یا قبل از آن‌ها پیش آمده و تکنولوژی وارد ایران شده و بحث‌هایی را برانگیخته است. به نظر من این مسأله نیاز به یک بحث هرمنوتیکی دارد و ما صرفاً با نقل آرای دیگران و دسته‌بندی آن‌ها نمی‌توانیم دریابیم که نحوه‌ی مواجهه‌ی آن‌ها با تجدد چگونه بوده است. مثالی می‌آورم. فرض کنید می‌خواهیم آرای دکتر داوری را تحلیل یا نقد کنیم. دکتر داوری در مورد تجدد صریحاً بحث کرده است، پس به راحتی آرای ایشان را نقل و تحلیل می‌کنیم. یا آرای کسی را که سنت‌گراست و در مورد سنت هم بحث کرده است، به آسانی نقل و تحلیل می‌کنیم. اما برخی افراد در مورد یک مسأله صریحاً اظهار نظر نکرده‌اند. مانند دکتر شریعتی یا دکتر بازرگان. حال باید از هرمنوتیک کمک بگیریم و با توجه به شواهدی از آثار ایشان، نظر وی را در مورد تجدد یا سنت دریابیم و نقد و تحلیل کنیم. البته من انکار نمی‌کنم که دکتر نصری سعی در تحلیل آرا و شخصیت‌ها داشته‌اند؛ اما من از ایشان انتظار کار دقیق‌تری داشتم.

گسست دیگری که میان جلد اول و دوم هست، این است که جلد اول بیشتر جریان‌محور است و جلد دوم شخصیت‌محور. اگر ایشان با نگاه هرمنوتیکی به و شخصیت‌ها می‌پرداختند، جلد دوم هم به راحتی می‌توانست جریان‌محور شود.

یک مسأله‌ی دیگر نقدهایی است که دکتر نصری در خلال کتاب به برخی

## در اینجا تعارض میان دو جریان فکری است و ما نباید سعی کنیم دو جریان متضاد را با هم نزدیک کنیم، درحالی که اصلاً قابل نزدیک شدن به یکدیگر نیستند

# نقد و بررسی

روشن کرده‌ام. اگر قرار بود درباره‌ی همه جنبه‌های شخصیتی این افراد بحث کنیم، حجم کتاب بسیار زیاد می‌شد. اما در مورد به کار بردن القاب و عناوین، من شیوه‌ی مرسوم علمی را به کار بردم. مرحوم مطهری و استاد جعفری هم اساتید من بوده‌اند، ولی همه را بدون لقب آقا و استاد آورده‌ام.

مطلب دیگر در مورد شیخ فضل‌الله نوری است. من در کتاب گفته‌ام که ایشان تلقی درستی از مشروطه نداشته است. یکی از بحث‌های مهمی که من در این کتاب داشتم، بحث عدالت‌خانه بود. با عدالت‌خانه نمی‌توان یک نظام سیاسی - اجتماعی تشکیل داد و مملکت اداره کرد. وی فقط از تشکیل عدالت‌خانه می‌گوید. طرفداران وی هم امروز همین را می‌گویند. این که می‌گویم تلقی درستی از مشروطه نداشته به این علت است. باید یک نظام سیاسی باشد که بر اساس آن جامعه اداره شود. به‌علاوه شیخ با برخی مقولات مانند قانون اساسی هم مخالفت می‌کند. شیخ وارد این دستگاه هم شد، هیأت نظارت را هم تصویب کرد. اما من معتقدم که ذهنیت شیخ با این مقولات بیگانه بوده و با برخی از آن‌ها سر ستیز داشته. وی اصولاً مجلس و حضور نمایندگان را از باب ولایت می‌داند و نه وکالت. برخی افراد هم در انقلاب اسلامی همین را گفتند و گفتند به‌عنوان مثال زنان نباید وارد مجلس شورای اسلامی شوند، چون مجلس از مقوله‌ی ولایت است و نه وکالت. پاسخ‌هایی هم که به او داده شده، از سوی آخوند خراسانی و مرحوم نائینی بوده است نه روشنفکران. در اینجا تعارض میان دو جریان فکری است و ما نباید سعی کنیم دو جریان متضاد را با هم نزدیک کنیم، درحالی که اصلاً قابل نزدیک شدن به یکدیگر نیستند. مگر این که در این مورد کسی استدلال مرحوم نائینی یا آخوند خراسانی را درست نداند. مرحوم نائینی می‌گویند چون مردم مالیات می‌دهند، صاحب حق می‌شوند. نائینی فقیه و فیلسوف سیاسی است. استنباط‌های دقیقی هم از اصل امر به معروف دارد. و این استدلال‌ها و استنباط‌های او برای روحانی سازی و پذیرش مشروطیت بسیار مهم است. تحلیل او در تاریخ تفکر ما بی‌نظیر است. به هر حال این تعارض‌های میان جریان‌های فکری ما در میان علما هم وجود داشته و من اتفاقاً تلاشم این بوده که این تعارض‌ها را آشکار کنم. اگر به نظام جمهوری اسلامی دقت کنید، معلوم می‌شود که رأی شیخ فضل‌الله قابل پذیرش است یا مرحوم نائینی؟ در رأس نظام یک فقیه جامع‌الشرایط قرار دارد که هم قانون اساسی و قانون‌گذاری را قبول دارد، هم حضور زنان را پذیرفته است. همین تجربه نشان می‌دهد که کدامیک از این دو تلقی قابل تحقق است. اعتقاد راسخ من این است تفکری

شخصیت‌ها و یا جریان‌ها وارد می‌کنند. این نقدها بسیار غیرمنتظره است. یک مطلب گفته می‌شود، بعد ناگهان در چند سطر نقد می‌شود. درحالی که عنوانی برای نقدها در نظر گرفته نشده است. نقد باید عنوان مستقل داشته باشد و جدا بودن خود را از مطلب نشان دهد و مفصل باشد. من به این نقدهای ناگهانی نقد سرپایی می‌گویم. شاید بهتر بود هر شخصیت و جریان به‌طور مفصل نقد می‌شد. چرا به برخی شخصیت‌ها پرداخته شده و به برخی دیگر نه؟ در کل به نظر من اثر ایشان ماهیت فلسفی دارد، حتی اگر ایشان از دیدگاه تاریخ به مسأله نگاه کرده باشند. البته گسستی که میان دو جلد وجود دارد این دیدگاه را در جلد اول ضعیف‌تر و در جلد دوم برجسته‌تر کرده است. نکته‌ای هم درباره دیدگاه خود دکتر نصری بگویم. طبیعی است که سنت‌گرایان تجدد را نقد کنند و تجددگرایان سنت را. هر کسی یک پایگاهی انتخاب می‌کند و از آن زاویه، دیگری را نقد می‌کند. البته یک فرد می‌تواند یک نگاه انتقادی هم اتخاذ کند و دیدگاه خود را بیان نکند، تنها انتقادات خود را به هر پایگاه بیان کند. به نظر من ایشان این روش را در این کتاب اتخاذ کرده‌اند. گرچه این را صریحاً اعلام نکرده‌اند.

**دکتر شاه‌محمدی:** با تشکر از آقای دکتر قائمی‌نیا، از دکتر نصری دعوت می‌کنم اگر در مورد دیدگاه‌های مطرح شده سخنی دارند بفرمایند.

**دکتر نصری:** من به یکی یکی نکاتی که دوستان اشاره کردند، می‌پردازم البته وارد بحث اشکالات لغوی و دستوری که دکتر طاهری مطرح کردند، نمی‌شوم. در مورد استفاده از فعل زمان حال دلایلی دارم که فعلاً مجال پرداختن به آن نیست. اما در مورد برخی اغلاط املائی، ممکن است اغلاط مطبوعی و حروفچینی باشد، نباید آن‌ها را به صاحب اثر نسبت داد. در مورد این که چرا در مورد شیخ و شوخ کم و زیاد سخن گفته شده، این بحث گفت‌وگویی است که انجام شده و مکتوب است و تحلیل از من نیست. یک طرف گفت‌وگو بیشتر حرف زده و طرف دیگر کمتر. یا اصلاً ممکن است در یک مطلب ۹ صفحه از آن گفت‌وگو به درد من بخورد و از مطلب دیگر فقط ۵ سطر. دیگر این که دکتر طاهری فرمودند که برای برخی شخصیت‌ها مانند آخوندزاده شواهد کافی نیامده است. اگر قرار بود برای همه شخصیت‌ها همی شواهد درج می‌شد، برای هریک باید یک کتاب می‌نوشتیم. اما در مورد این که دکتر نجفی فرمودند باید در مورد اشخاص قضاوت هم بکنیم، به نظرم من این کار را کرده‌ام. من با گذاشتن عنوان دین‌ستیز برای آخوندزاده، تکلیفم را با او

که فقط حرف از عدالت‌خانه می‌زند، چون نمی‌تواند نظام ایجاد کند و مملکت اداره نماید، نمی‌تواند تحقق پیدا کند.

اما مسأله‌ی بعدی که دکتر نجفی در مورد بین‌رشته‌ای بودن این مطلب فرموده بودند، درست است. من بنا داشتیم به برخی جریان‌های تاریخی دیگر مانند نهضت تنباکو و حتی بهائیت بپردازم، اما به این ترتیب در تحلیل تاریخ اندیشه، رشته‌ی بحث از بین می‌رفت و از چنگم می‌گریخت.

در مورد این مسأله که دکتر قائم‌نیا فرمودند باید تعریفی از تجدد از جانب خودم ارائه می‌دادم، من در جلد اول به تجدد اشاره کرده‌ام و در جلد دوم بسیار واضح گفته‌ام که برخی پرسش‌های بنیادین و مبنایی است که باید به آن‌ها پاسخ داد. ما اساساً سنت و تجدد را یک کل می‌دانیم. اگر نگاه کلی باشد مانند فردید (که من به شدت با آن مخالفم)، یک تلقی خواهیم داشت و اگر کلی‌نگرانه باشد، تلقی دیگری خواهیم داشت و تحلیل‌های متفاوتی ارائه خواهیم داد. اما این‌که فرمودند به خیلی از موارد نپرداخته‌ام و یا این‌که چرا از دوره‌ی صفویه آغاز نکرده‌ام، به این علت است که به نظر من وقتی مقولات جدیدی از قبیل آزادی، مساوات، شکل حکومت، پارلمان و مانند این‌ها وارد کشور می‌شود، از زمانی باید به آن‌ها پرداخت که متفکرانی متعرض آن‌ها بشوند. من حتی تصمیم داشتم فصلی اضافه کنم با عنوان اندیشه‌ی سیاسی فقها. اما دیدم ایشان در بسیاری موارد اعتراض به چیزی نکرده‌اند. بسیاری از فقها اصلاً وارد مقولات مدرن نشده‌اند. در مورد جریان بیداری اسلامی هم که دکتر فرمودند، من در مورد سیدجمال‌الدین اسدآبادی به تفصیل بحث کرده‌ام. اما هرچه در نهضت تنباکو تأمل کردم، نتوانستم از آن اندیشه‌ی سیاسی استخراج کنم. از میرزای شیرازی در مورد ورود کالاهای غربی، از میرزای شیرازی سؤال کردند و ایشان آن را تحریم کرد. برخی عقیده دارند که میرزای شیرازی پشت این ورود کالا، یک ایدئولوژی غرب‌گرایانه می‌دید و دلیل فتوای ایشان هم این بود. این نگاه فردیدی است. من چنین استنباطی ندارم. بسیاری از فقها اجازه‌ی ورود کالا را دادند. آیا باید بگوییم آن‌ها این ایدئولوژی را درک نکردند؟ و یا متوجه شدند و اشتباه کردند؟ من با چنین دیدگاه‌هایی مخالفم و به همین علت هم آن‌ها را مطرح نکردم. من تصمیم داشتم به جریانات عثمانی هم بپردازم و یا اندیشه‌هایی مانند تفکر منتسکیو. برخی می‌گویند مرحوم نائینی به تفکیک قوا قائل بود، اما تفکیک قوایی که مرحوم نائینی می‌گفت با تفکیک قوای منتسکیو بسیار متفاوت بود. اگر قرار بود همه‌ی این مباحث مطرح شود، حجم کتاب بسیار زیاد می‌شد. وگرنه من هم با دکتر نجفی موافقم که مرحله‌به‌مرحله بسترها و وقایع تاریخی را مشخص کنیم و اندیشه‌ها در دل این وقایع و بسترها نشان دهیم. در مورد پیامدهای مشروطه هم ایشان درست می‌فرمایند، ولی جای آن در این کتاب نبود. برای پیامدها باید یک مجلد جداگانه تدوین می‌شد. اما در مورد نگاه خودم به سنت و تجدد. من نگاه کل‌نگرانه دارم و نه کلی. برخی اجزای سنت را قابل پذیرش می‌دانم و برخی را قابل نقد جدی. در مورد تجدد هم همین‌طور. لذا می‌توانم از بیرون به قضیه نگاه کنم و از اندیشه سیاسی تجدد یا اندیشه‌ی سیاسی در عالم سنت بگویم. و حتی بگویم کدام شخصیت؟ نیازی نیست من چون دارم بحثی را می‌نویسم، خودم موضع‌گیری کنم. من می‌توانم بیرون بایستم و نقل و نقد کنم. برای این که معتقدم سنت مقولات مختلف دارد، تجدد هم. بنابراین می‌توانم با روشی

که اقتضای مسأله است، بحث و گفت‌وگو کنم. در مورد مرحوم بازرگان هم نقدهای ایشان را به تقی‌زاده آورده‌ام و نگاه او را نشان داده‌ام و یا در مورد دکتر شریعتی، تحلیل‌های وی را از تجدد به تفصیل گفته‌ام و دیدگاه او را نموده‌ام. علاوه بر این من قصد این نبود که تنها سنت و تجدد را تجزیه و تحلیل کنم و می‌خواستم مقولات دیگری را هم مطرح کرده باشم. مثلاً در مورد مرحوم مطهری، طرح بحث معرفت‌شناسی در فلسفه‌ی جدید بسیار اهمیت دارد. و در مورد ایشان هم گفته‌ام که چه مقولات و مسائلی از تجدد برایش مهم بوده. اما امکان نداشت در مورد ایشان و دیگر شخصیت‌ها به تفصیل سخن گفت.

**دکتر شاه‌محمدی:** با تشکر از جناب آقای دکتر نصری از اساتید محترم دعوت می‌کنم اگر مطلب دیگری دارند اشاره فرمایند.

**دکتر قائم‌نیا:** مشکل اشتراک لفظی ما به نظر من هنوز حل نشده است. در این دو جلد از مقولات جهان غرب صحبت کردید، اما این کافی نیست، یعنی اساس گزینش شما را در انتخاب شخصیت‌ها مشخص نمی‌کند. مثلاً چرا از مرحوم مددیور صحبت نکردید؟ یا از آقای جوادی آملی؟ ایشان بحث‌هایی بیش از علامه جعفری دارد. یا آقای شبستری و یا علامه طباطبایی. من متوجه هستم که نگاه شما انتقادی است، ولی جا داشت که این را به‌صراحت در کتاب عنوان کنید. اما در مورد نقدها، منظور من این است که عنوان نقد روی آن‌ها گذاشته نشده و در بین مطالب آمده است. می‌توانستید در پایان معرفی هر شخصیت یک عنوان نقد هم قرار دهید. علاوه بر این نگاه هرمنوتیکی چندان نبوده و انتظار را برآورده نمی‌کند و مطلب مقدمه هم از نظر من کافی نیست.

**دکتر نصری:** البته من تصمیم دارم در مورد علامه طباطبایی مبحثی را به کتاب اضافه کنم. اما برخی بزرگان را در همین راستا می‌بینم. تفاوت زیادی بین آقای جوادی آملی با مرحوم مطهری هست. این درست که آقای جوادی آملی در سال‌های اخیر به برخی مسائل مربوط به فلسفه‌ی دین پرداخته‌اند مانند حقوق بشر از دیدگاه دین، انتظار بشر از دین و مسائلی از این دست؛ اما برای مرحوم مطهری بحث اسلام و مقتضیات زمان فی نفسه اهمیت داشت. او درصدد پاسخ دادن به اشکالات بسیاری از افراد نبود. کسی که در متن است یک نگاه دارد و کسی که در حاشیه ایستاده یک نگاه دیگر. بحث و دیدگاهی که در باب اجتهاد دارد، بسیاری از فقهای ما ندارند. علامه جعفری هم وارد حوزه‌های جدیدی می‌شود و در متن این موضوعات حرکت می‌کند، نه در حاشیه. ایشان به جای این که شرح منظومه بنویسد، کتاب وایت را شرح و تحلیل می‌کند و یا به آثار راسل و ده‌ها متفکر دیگر می‌پردازد. این نگاه با نگاه دیگران بسیار متفاوت است.

در پایان از برگزارکنندگان این نشست و همه‌ی عزیزانی که زحمت کشیدند و این کتاب را نقد کردند، تشکر می‌کنم.

**دکتر شاه‌محمدی:** با تشکر از همه اساتید و حضار محترم.